

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين و رهطه المخلصين

و لعنة الله على اعدائهم و المختلفين عليهم ابد الابدين.

و بعد؛ چنین گوید بنده ائیم کریم بن ابرهیم که چندی قبل از این مراسله ای محبت مواصله از یکی از اخوان رسید مشتمل بر اینکه جمعی از مسلمین مسائلی چند را نسبت به تومی دهند و به واسطه آنها از توتبری می جویند و تورال عن و تکفیر می نمایند چه می شد که در آن مسائل رساله ای به زبان فارسی می نوشتی تا حق از باطل و محلی از عاقل ظاهر گردد و بر عوام و خواص حق واقع هویدا گردد. و اغلب آن مسائل از طریقه ملت اسلام بیرون بود و هیچ عاقلی را گمان نمی رفت که کسی که در اسلام تولد شده و در میان مسلمین نشو و نما کرده اعتقاد به آن مسائل کفرآمیز نماید و می گفتم که همانا بعضی از جهال حرفی زده اند از نادانی و محل اعتنا نیست و چندی بر این نهج گذرانیدم تا اینکه مجدداً از یکی از اخوان و سادات رفیع الشان تعلیقه ای رسید مشعر بر همان حکایات و تأکیدی فرموده بود در نوشتن رساله در آن مسائل در بیان حق و باطل. و همچنین یکی از اجله معتمدین که طاعتش را بر خود فرض می دانم تأکیدی فرمودند که باید رساله نوشته شود زیرا که امر بالا گرفته و اشتباه از حد گذشته پس امتثالاً لامره العالی و حکمه السامی به نوشتن این رساله اقدام کردم و هریک از شبهات ایشان را در تلو عنوانی قرار دادم تا حق از باطل ظاهر گردد و احدی را بعد از این رساله حجتی باقی نماند و خداوند عالم جل شأنه را که گواه بر آشکار و نهان است گواه می گیرم و پس از آن حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین را صلوات الله علیهم اجمعین که شهود خدا هستند بر خلق آسمان و زمین شاهد می گیرم پس از ایشان ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و شیعیان منتجبین و موالیان مکرمین و حمله عرش و ملائکه مقربین و سایر ملائکه حاضرین و غیر حاضرین و جمیع انس و جن و حیوان و نبات و سایر خلق آسمان و زمین همگی را شاهد می گیرم بر آنکه آنچه در این رساله نوشته ام اعتقاد من است و امیدم از حضرت رب العزة آن است که مرا ثابت بدارد بر این اعتقاد در دار دنیا و به همین اعتقاد بمیراند و به همین اعتقاد محشور نماید و آنچه می نویسم املائی است بر کرام الکاتبین که در نامه عمل من می نویسند و در روز قیامت در نزد قاضی فصل بیرون می آورند هرکس خواهد تصدیق کند و بپذیرد و هرکس خواهد نپذیرد و ما اعتقاد خود را ذخیره آخرت خود قرار داده ایم نه وسیله دنیا. و این چند کلمه را هم از راه اتمام حجت می نویسم تا بعضی از برادران که به واسطه شبهات مبتلا به گناه غیبت این مسکین شده اند از شبهه بیرون آیند و از گناه غیبت این فقیر اجتناب نمایند و لاحول و لاقوة الا بالله

العلی العظیم.

و این رساله را مشتمل بر شش فصل نموده ام و در هر فصلی شبهه ای را با جواب آن ایراد نمودم امیدم که در دل آن اخوان اثری نماید و از آن شبهه بی جا باز ایستند و خدا را درباره این مسکین مراعات نمایند ان شاء الله تعالی.

فصل اول

از جمله شبهه‌هایی که در آن مراسلات نوشته بودند این بود که می‌گویند تو معتقد آنی که سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه به آسمان صعود کرد.

جواب از این شبهه آن است که مرا از این اعتقاد خبری نیست و در نزد من از این قول اثری نه ابداً نمی‌دانم قائل به این قول کیست و مرادش چیست؟ اگر مقصود این است که حضرت سیدالشهداء شهید نشده و به آسمان صعود فرموده که این قول مخالف اجماع شیعه است و قائل به آن بلاشک کافر چراکه قول به آن تکذیب خدا و پیغمبر و ائمه هدی است سلام الله علیهم بلکه قول به آن مخالف بدیهی اسلام است بلکه مخالف جمیع اهل ملل و نحل است و قائل به آن از زمره عقلاء بیرون است البته چگونه احتمال می‌رود که کسی از زمره عقلاء باشد این امر به این عظمت که آسمان و زمین را در شور آورده و بنیان آنها را برهم شکسته و رشته نظم عالم‌ها را از هم گسسته انکار نماید؟ یا سبحان الله! قصائد در تعزیه سیدالشهداء معروف و کتاب مقتلم در مصیبت آن حضرت مشهور و قیام خودم هر ساله به ذکر مصیبت گلگون کفن عرصه کربلا رأی العین، مع ذلک نسبت این قول به من بسی غریب و باورکردن بعضی عقلاء بسی عجیب، و عجب تراز هر دو آنکه به حقیقت نرسیده و تأمل ننموده زبان به طعن و لعن من گشایند و این غمین در مصیبت آن بزرگوار را تکفیر نمایند.

انصاف دهید چقدر عجب است که نسبت این قول را به من دهند و من در کتاب مقتل خود روایت کرده‌ام روایت طویلی که در آخر آن حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن فضل فرمودند چون حسین بن علی کشته شد مردم در شام تقرب جستند به سوی یزید و حدیث‌ها از برای او ساختند و از جمله آن حدیث‌ها آن بود که روز عاشورا روز برکت است تا مردم را بگردانند در آن روز از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی فرح و سرور و تبرک جستن و تهیه گرفتن در آن روز، خدا حکم کند ما بین ما و ایشان. عبدالله بن فضل گوید که پس حضرت فرمودند که ضرر اینها کمتر است به اسلام از اهل اسلام از آنچه ساختند قومی که دوستی ما را به خود بسته‌اند و گمان کردند که ایشان متدینند و قائلند به امامت ما گمان کردند که حسین کشته نشده است و مشتبه شده است از برای مردم امر او مثل عیسی بن مریم پس ملامتی نیست در این

هنگام بر بنی امیه و عتابی نیست بر گمان ایشان. ای پسر عم هرکس گمان کند که حسین علیه السلام کشته نشده است پس به تحقیق تکذیب کرده است رسول را صلی الله علیه و آله و تکذیب کرده است ائمه بعد او را علیهم السلام در خبر دادن ایشان به کشته شدن سیدالشهداء و هرکس تکذیب کند ایشان را پس او کافر است به خدای عظیم و خون او مباح است از برای هرکس که بشنود از او. عبدالله بن فضل گوید که عرض کردم که ای پسر رسول خدا پس چه می گویی در قومی از شیعیان خود که قائل به این قولند؟ پس فرمود آن بزرگوار علیه السلام که ایشان از شیعیان من نیستند و من بیزارم از ایشان. تمام شد حدیث شریف.

انصاف دهید که کسی که راوی این حدیث باشد در کتاب خود و هر هفته لوای تعزیه داری آن بزرگوار را برپا کند ممکن هست که منکر شهادت باشد و هیچ عاقلی به او این گمان را می کند؟ خدا حکم کند مابین من و مابین دشمنان من و عجب نیست زیرا که بر مشایخ ما همین تهمت ها را بستند و دل ایشان را به همین بهتان خستند و حمد می کنم خدا را که سنت ایشان در من جاری شد و هر مصیبتی که ایشان کشیده اند من هم می کشم.

و اگر مقصود از صعود سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه آن است که بعد از آنکه شربت شهادت را چشیدند و در مرقد مطهر خود مدفون شدند خداوند جسد مقدس ایشان را به آسمان بالا برد که در این نقلی نیست، و در این مطلب روایت وارد شده است چنانچه مشهور است و در همه کتب مرآئی مذکور چنانچه از امالی شیخ طوسی منقول است به سند او از محمد بن مسلم که گفت شنیدم حضرت اباعبدالله فرمودند که حسین بن علی علیه السلام در نزد پروردگار خود است و نظر می کند به سوی قشون خود و به شهدایی که در کربلا دفن شده اند و نظر می کند به سوی زوار خود و او بهتر می شناسد ایشان را و نام های ایشان را و نام های پدران ایشان را و درجات ایشان را و منزله ایشان را در نزد خدای عزوجل از شما که پسر خود را می شناسید و او می بیند که گریه می کند بر او پس استغفار می کند از برای او و سؤال می کند از پدران بزرگوار خود که استغفار کنند از برای او و می فرماید که اگر بداند زائر من که خدا چه مهیا کرده است از برای او هرآینه خوشحالی او بیشتر خواهد شد از جزع او و بدرستی که زائر من برمی گردد و هیچ گناه بر او نیست. و همچنین در همان کتاب منقول است به سند او از عبدالله بن بکیر که گفت حج کردم با حضرت پس عرض کردم ای پسر رسول خدا اگر بشکافند قبر حسین بن علی را چیزی در قبر او می بینند؟ پس حضرت فرمود ای پسر بکیر چه قدر بزرگ است مسأله های تو بدرستی که حسین بن علی علیه السلام با پدر و مادر و برادر خود در منزل رسول خدا هستند صلی الله علیه و آله و با او روزی داده می شوند و بدرستی که حسین بن علی در طرف عرش است و متعلق به آن است عرض می کند که خداوندا وفا کن به زودی آنچه به من وعده کردی

و بدرستی که نظر می‌کند به سوی زوار خود پس او بهتر می‌شناسد ایشان را و اسم‌های پدران ایشان را و آنچه در منزل‌های خود دارند از شناختن شخص پسر خود را و بدرستی که نظر می‌کند به سوی کسی که گریه برای او می‌کند پس استغفار می‌کند برای او از هر گناهی و خطائی. تمام شد حدیث شریف.

پس اگر مقصود از صعود ایشان این است؟ بلی من قائم به این و اعتقاد من این است که لطافت جسد ایشان از آسمان‌ها بیشتر است و قدری از اعراض این دنیا که به خود گرفته‌اند بعد از شهادت و دفن شدن آن اعراض از ایشان زایل می‌شود و جسد ایشان به لطافت اولی خود برمی‌گردد و آن جسد لطیف‌تر از آسمان‌هاست و مساوی لطافت عرش است و به آن سبب بالا می‌روند به سوی آسمان. و این خصوصیتی به سیدالشهدا ندارد بلکه جمیع ائمه علیهم‌السلام چنینند چنانچه شنیدی در حدیث شریف.

و چون در درس‌های عام و خاص شرح این مطالب را به تفصیل کرده‌ایم و دوست و دشمن شنیده‌اند و از کتاب‌های مشایخ ما رضوان الله علیهم هم معلوم می‌شود و در باقی کتاب‌های ما نیز مذکور است احتیاج به تفصیل در این مختصر نیست و همین قدر که در اینجا ذکر شد از برای بازایستادن متقیان از غیبت این فقیر و رفع شبهه ایشان کافی است و احتیاج به دلیل نیست.

فصل دوم

شبهه دیگر از شبهات ایشان آن است که گمان کرده‌اند که اصول عقاید سه است. این قولی است که ابداً روح مرا از این خبری نیست و در کتاب‌های من از این اثری نه و ابداً احدی از زبان من کلامی که احتمال این قول را دهد نشنیده خدا حکم کند مابین من و این خلق منکوس و مرا با ایشان مقامی است در نزد قاضی فصل و حاکم عدل که خواهند دید آن را ان شاء الله چه نسبت‌ها که به من ندادند و چه تهمت‌ها که به من زدند و چه بهتان‌ها که نسبتند خدایا حکم کن مابین من و ایشان چنانچه حکم خواهی کرد مابین اولیاء خود و اعداء ایشان.

انصاف دهید که چگونه می‌شود که کسی در میان بلاد شیعه تولد کرده باشد و اقل از جمله جهال موالیان نباشد و چنین قولی را اختیار کند و چنین مذهبی را که جمع کثیری از سنیان بیزاری می‌جویند بگیرد؟ آخر نه این مذهب جبری‌های سنی است که اصول دین خود را سه قرار داده‌اند که توحید و نبوت و معاد باشد و عدل خدا را انکار کردند؟ و سایر سنیان از ایشان به این واسطه بیزاری جستند و جمیع شیعه ایشان را تکفیر کردند و این اشخاص بی‌انصاف از ائمه هدی شرم نکرده این قول را به من نسبت می‌دهند. چه کنم با این خلق منکوس جز اینکه بر اذیت‌های ایشان صبر کنم

چنانچه پیشینیانم صبر کردند و با دل پر خون از این دنیای دنی رفتند.

پس مجملی از اعتقاد من آن است که اصول عقاید شیعه معرفت خدای عزوجل است با معرفت اسماء و صفاتی که دانستن آنها از شرایط ایمان است که از جمله آنها توحید و عدل خداست. وهمچنین معرفت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین است با معرفت صفات و فضایل ظاهره که بنای مذهب تشیع بر آن است از علم و قدرت و صدق و عصمت و امثال آنها و اقرار به پیغمبران گذشته و اوصیای ایشان علیهم السلام اگرچه به طریق اجمال باشد. و معرفت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و صفات و فضائل ایشان که استقرار مذهب شیعه بر آن است و تصدیق به کلیات امور معاد به طوری که در ظواهر قرآن نازل شده و بنیان ملت اسلام و مذهب شیعه بر آن قرار داده شده به طوری که علماء رضوان الله علیهم یاد کردند. و اینکه دوست آل محمد علیهم السلام ناجی و دشمن ایشان هالک است دوست ایشان دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خدا و تولای دوستان خدا واجب و تبری از دشمنان خدا لازم. این است اعتقاد حقیر فقیر سراتا پاتقصیر هر که خواهد پذیرد و هر که خواهد نپذیرد ما اعتقاد را برای آخرت خود می خواهیم نه دنیا. و چون مقصود محض اتمام حجت است احتیاج به ذکر ادله نیست و اگر کسی ادله این مراتب را خواهد رجوع کند به کتابی در این خصوص نوشته ام و مسمی به «ارشاد العوام» است و الی الان کتابی به آن روش نوشته نشده است اگرچه فارسی و عامیانه است و لکن کتابی است بسیار نیکو و جامع و کافی، شاید بعضی از آن را در آن بلاد آورده باشند و به نظر طالبان حق رسیده باشد.

فصل سیم

یکی دیگر از شبهات ایشان این است که مرا ادعای نیابت امام است. این کلامی است که ابدأ تفوه به این مسأله نکرده ام و به خاطر خود نرسانیده ام بلکه خود را در زمره شیعیان ایشان نگاه داشته ام و اگر مرا در زمره موالیان موالیان خود محسوب دارند فخرها می کنم بلکه مکرر گفته ام و نوشته ام و باز می گویم و می نویسم که اگر یکی از شیعیان مرا نسبت به خود دهد اگرچه همین قدر باشد فلانی کلب آستانه ماست برای من فخرهاست من کجا و هوس لاله به دستار زدن من این قدر به حول و قوله خدا سست عناصر و بی اصل نیستم که به چهار کلمه علم و چهار روز عزت دنیا پا از حد خود بیرون نهم و ادعاهای خام نمایم مرا چه کار به ادعای نیابت یا باییت یا ریاست؟ مگر نشنیده ام حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله که ملعون است کسی که ریاست به خود بندد و ملعون است کسی که حب ریاست در دل او باشد و ملعون است کسی که خیال ریاست در دل خود کند. خدای واحد می داند که همیشه از اجتماع مردم گریزانم و

طالب انزوا و خمولم و از معاشرت این خلق منکوس به غایت متأذیم و از این جهت گوشه دهی را اختیار کرده و در آنجا به سر می برم و با وجود این دشمنان دست از طعن و لعن من بر نمی دارند. بلی، نهایت آنچه من دارم چهارکلمه علمی است که خداوند عالم جل شأنه به من انعام فرموده و تکلیف خود را در اظهار آن می دانم لهذا چه به درس و چه به تصنیف آنها را ابراز می دهم هرکه خواهد پذیرد و هرکه خواهد نپذیرد برگردن مردم ریسمانی نکرده ام و شمشیر و تازیانه ای ندارم و در ابراز آنها نهایت اذیت را هم می کشم و چاره ای هم جز صبر ندارم و لا قوة الا بالله.

و اگر کسی از راه نادانی و ضعف نفس و سست عنصری در من خیالی کند و برای من مقامی پندارد تقصیری بر من نیست زیرا که در مجالس و محافل و منابر و مساجد و کتب و رسائل ناچیزی خود را مکرر ذکر کرده ام و قسم ها بر آن خورده ام پس دیگر بر من حرجی نیست اگر اهل انصاف باشند همین قدر در این باب کفایت می کند زیرا که بر هر حقی حقیقتی است و هر سخن راستی را نوری است پس پنهان نمی ماند.

فصل چهارم

یکی دیگر از شبهات ایشان عدد در شهور است و این مسأله احتیاج به تفصیل دارد به قدر امکان. پس عرض می شود که اعتقاد حقیر آن است که خداوند عالم ماه ها را دوازده ماه خلقت کرده است و دلیل بر معرفت ماه ها هلال است چنان چه خدا در قرآن می فرماید **یسألونک عن الالهة قل هی موافیت للناس** و ماه رمضان سی روز است و از روزی که خداوند عالم خلقت آسمان و زمین را فرموده است ماه رمضان کمتر از سی روز نشده است و کمتر نخواهد شد تا روز قیامت و ماخذ فقاهتی آن کتاب خدا و سنت رسول است صلی الله علیه و آله چنان که در رساله جداگانه ای مخصوصه ادله آن را از کتاب و سنت نوشته ام بلکه در خصوص این مسأله الی الان سه رساله نوشته ام یکی از کوهبنان که یکی از قرای کرمان است سؤال کرده بودند که دلیل بر عدد از قرآن چه داری؟ حقیر رساله ای بخصوصه نوشته ام و از کتاب خدا بیرون آورده ام و آن رساله شریفی است که تا به حال به آن طور رساله نوشته نشده است و دو رساله دیگر نوشته ام یکی مفصل و یکی مختصر و هر سه حاضر است و جمعی نسخه از آن رساله کوهبنانیه و آن رساله مفصل برداشته اند هرگاه خواسته باشید.

و اما قائلین به آن، یکی از آنها صدوق است که در حفظ اخبار و ورع و زهد و صدق او کسی را در میان شیعه سخنی نیست و به دعای حضرت صاحب الامر تولد شده است و افتخار می کرد که منم آن کسی که به دعای امام عصر متولد شده ام و مقارن غیبت صغری بوده و ایشان فرموده اند در کتاب

خصال که مذهب خواص شیعه و اهل بینش ایشان آن است که ماه رمضان کمتر از سی روز نمی شود و اخبار اهل بیت علیهم السلام در این خصوص وارد شده است و همه موافق قرآن است و مخالف با مذهب سنیان پس هرکس از شیعیان ضعیف الایمان برود به اخبار رؤیت که موافق قول سنیان است و از روی تقیه ائمه فرموده اند و عمل کند باید از او تقیه کرد چنان چه از سُنَّیه تقیه می کنی و باید با او سخن نگویی مگر مثل آنکه با سنی سخن می گویی. پس از این فقرات معلوم شد که خود آن بزرگوار ماه رمضان را سی روز می دانند و خبر هم داده اند و خواص شیعه و اهل بینش ایشان همه به همین قول بوده اند و آن قول که ماه رمضان بیست و نه هم می شود قول سنیان است و از هرکس چنین بگوید باید تقیه کرد.

و یکی دیگر شیخ سدید شیخ مفید است که صاحب الامر علیه السلام به او نوشتند ایها الاخ السدید و الشیخ المفید و حضرت صاحب الامر او را برادر خواندند و وقتی که شیخ مفید مُردند حضرت بر سر قبر او نوشتند:

لاغرد النعاعی بموتک انه یوم علی آل الرسول مشوم
 ان کان شخصک فی التراب موسدا فالعدل و التوحید فیہ مقیم
 یعنی هیچ کس خبر مرگ تو را نیاورد که آن روز بر آل رسول شوم است اگر تو در خاک خوابیده باشی عدل و توحید در خاک قرار دارد.

باری، آن بزرگوار کتابی نوشته اند آن را «لمح البرهان» نام کرده اند برای اثبات آنکه ماه رمضان سی روز است و کم نمی شود و آن بزرگوار خود در زمان غیبت صغری بوده اند و تعلیقه حضرت به ایشان می رسید و ایشان در آن کتاب فرموده اند بعد از اینکه طعنه زدند بر کسی که گفته است که این قول یعنی عدد تازه اختراع شده است می فرماید از جمله چیزهایی که دلالت می کند بر دروغگویی آن که عدد را بی اصل می داند و اینکه بهتان عظیمی زده است آن است که فقهای عصر ما که سنه سیصد و شصت و سه است و راویان این عصر و فضلاء این عصر اجماع کرده اند و دین خود قرار داده اند و فتوی داده اند به صحت عدد و مردم را خوانده اند به این راه راست مثل آقای ما و بزرگ ما شریف زکی ابی محمد حسینی ادام الله عزه و مثل شیخ فقیه ما ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین و شیخ ما ابی عبدالله الحسین بن علی بن الحسین ایدهما الله و شیخ ما ابی محمد هرون بن موسی. پس آن بزرگواران خود قائل شده اند به عدد با آن همه فضل و فرموده اند که علمای عصر ایشان همه اجماع بر عدد کرده اند و اسم جمعی را هم برده اند چنان که شنیدی.

و یکی دیگر از علماء که قائل به عدد شده است شیخ کلینی است رحمه الله. و یکی دیگر از علماء که قائل به عدد شده است شیخ کراجکی است و ایشان کتابی در این خصوص نوشته اند. و یکی دیگر از علماء شیخ حسین بن ابی عقیل اسکافی است. و یکی دیگر از علماء که به این قول عمل کرده اند چنان که از کتابشان برمی آید ابن طاوس است در اقبال اگرچه ظاهراً به طور اصحاب رؤیت نوشته اند ولی عبارتی دیگر دارد که صریح به آن است که ایشان در رؤیت تقیه فرموده اند و آن فقره ای است که بعد از قاعده پیدا کردن اول ماه رمضان و وقفه نوشته اند. و از جمله کسانی که قائل به عدد شده اند ابن جنید قاضی است. و از جمله کسانی که به عدد قائل شده اند شیخ طریحی است.

حال به عبرت نظری گمارید مسأله ای که این همه علمای اعلام ذوالعزّو الاحترام قائل به آن شده باشند و کتابها در آن تألیف کرده باشند و ادعای اجماع کرده باشند چنین مسأله ای چگونه خلاف اسلام می شود آیا همه این علماء خلاف ضرورت اسلام کرده اند آیا همه این علماء کافر بوده اند؟ اگر این مسأله خلاف ضرورت اسلام است پس شیخ صدوق و شیخ مفید و غیر ایشان که ذکر شد همه کافر بوده اند اگر مسأله خلاف ضرورت اسلام نیست و خلاف اجماع شیعه است پس همه علماء از این قرار سنی بوده اند نعوذ بالله. و اگر نه خلاف ضرورت است و نه خلاف اجماع پس چه بحث با ما دارند؟ و کسانی که این قدر فقاقت و تتبع در اقوال فقهاء ندارند و نفهمیده حرف می زنند چرا از خدا شرم نمی کنند و از پیغمبر حیا نمی کنند و بدون سبب مردم را نسبت به کفر می دهند و قول ایشان را خلاف ضرورت می خوانند. و اگر بعضی از جهال باز بگویند که فلان عالم مثلاً از رأی خود برگشته می گویم آیا وقتی که قائل به عدد بود کافر بود یا مسلم؟ اگر او کافر بود - و کسی را یارای این نیست که چنین حرفی بزند - پس ما هم سهل است که کافر شدیم و اگر مسلم بوده چه بحث بر ما؟ و اگر در این نسبت ها که من عرض کردم شکی است کتب علماء حاضر است رجوع کنند و ببینند. و اگر نقص این قول این است که حشویه هم به این راه رفته اند؟ پس قول به رؤیت هم این نقص دارد که کل سنی ها به آن راه رفته اند. و حال آنکه علماء نوشته اند که حشویه که این قول را اختیار کرده اند متمسک به احادیث اهل بیت سلام الله علیهم شده اند و اما سنیان که به رؤیت گفته اند به اهل بیت متمسک نشده اند و ما مأموریم از جانب اهل بیت علیهم السلام که هرگاه دو حدیث مختلف وارد شود هریک که موافق قول سنی است ترک کنیم و آن که مخالف است بگیریم و جمیع علماء می دانند که جواز کم شدن ماه رمضان قول سنیان است و احادیث بسیار هم به این مطلب شهادت می دهد. و اگر نه این بود که این کتاب فارسی بود هرآینه ذکر می کردم ادله این مطلب را به تفصیل تا برهیچ کس مشتبه نماند و لکن حالا

چاره‌ای از آن نیست که حواله به آن کتاب‌های عربی که نوشته‌ام و اقوال علماء و آیات و اخبار را در آنجا ذکر کرده‌ام کنم. و طالب استدلال اگر از علماست خود از کتب عربی می‌تواند بفهمد و اگر از عوام است او را به استدلال راهی نیست و به فهم او هم در نمی‌آید و لکن بعضی از اخبار را فارسی کرده ذکر می‌کنم تا به کلی بی‌بهره نباشند.

شیخ عاملی که شیخ حرّ باشد از شیخ طوسی روایت می‌کند به اسنادش از معاذ بن کثیر که گفت عرض کردم به ابی‌عبدالله علیه السلام که مردم می‌گویند که رسول خدا بیست‌ونه روز بیش از سی روز روزه گرفت یعنی ماه بیست‌ونه بیش در زمان ایشان اتفاق افتاد از سی روز. فرمودند دروغ بسته‌اند بر پیغمبر روزه نگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله از وقتی که مبعوث شد تا وقتی که از دنیا رفت کمتر از سی روز و کم نشد ماه رمضان از وقتی که خدا آسمان و زمین را خلقت کرده از سی روز و سی شب. و از حذیفه بن منصور روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که ماه رمضان سی روز است کم نمی‌شود هرگز. و از یعقوب بن شعیب روایت کرده است از پدرش که گفت عرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که مردم می‌گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست‌ونه روز بیشتر روزه گرفته است از ماه سی فرمودند دروغ می‌گویند روزه نگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر تمام و این است که خدا فرموده و لتكملوا العدة پس ماه رمضان سی روز است و شوال بیست‌ونه و ذی‌القعده سی روز است کم نمی‌شود هرگز به جهت آنکه خدا می‌گوید و واعدنا موسی ثلاثین ليلة و ذی‌حجة بیست‌ونه روز است و ماه‌ها به همین طور است یک‌ماه سی و یک‌ماه بیست‌ونه و شعبان سی نمی‌شود هرگز و از شیخ کلینی روایت می‌کند به سندش از محمد بن اسمعیل از بعضی اصحاب از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که خدای تبارک و تعالی خلق کرد دنیا را در شش روز پس آن شش روز را از ایام سال کاست و سال سیصد و پنجاه و چهار روز است شعبان تمام نمی‌شود هرگز و رمضان ناقص نمی‌شود و الله هرگز و فریضه خدا ناقص نمی‌شود خدای عزوجل می‌فرماید و لتكملوا العدة و شوال بیست‌ونه روز است و ذی‌القعده سی روز است خدا می‌فرماید و واعدنا موسی ثلاثین ليلة و اتمناها بعشر فتمّ میقات ربه اربعین ليلة و ذی‌حجه بیست‌ونه روز است و محرم سی روز پس ماه‌ها بعد از این ماهی تمام است و ماهی ناقص. و از یاسر خادم مروی است که گفت که عرض کردم به امام رضا علیه السلام آیا می‌شود که ماه رمضان بیست‌ونه شود فرمودند که ماه رمضان از سی کمتر نمی‌شود هرگز. و از ابن ابی عمیر مروی است از مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که این حدیثی که مردم می‌گویند پیش ما که پیغمبر صلی الله علیه و آله ناقص بیشتر روزه گرفته از تمام آیا حق است این حدیث فرمودند که خدا یک حرف از این حدیث را خلقت نکرده پیغمبر روزه نگرفت مگر سی روز

تمام به جهت آنکه خدا می گوید و لتكملوا العدة پس چگونه می شود که رسول خدا ناقص روزه بگیرد. و الی غیر ذلک. و پنجاه حدیث در مسأله حقیر روایت کرده ام در آن کتاب که بخصوصه نوشته ام.

پس انصاف دهید که مسأله ای که پنجاه حدیث داشته باشد و آیات قرآن بر آن دلالت کند و جمعی از علمای کبار به آن رفته باشند و ادعای اجماع کرده باشند چنین مسأله ای را خلاف ضرورت بنامند و بر سر منبرها و در محراب ها و مجلس ها بگویند که فلانی خلاف ضرورت اسلام حکم کرده است و خلاف اجماع شیعه گفته است نه اینکه عوام فریبی است و نه اینکه این تهمت خلاف تدین است؟ نه اینکه این مسأله را خلاف ضرورت گفتن تکفیر علمای سابق است؟ یا سبحان الله پیش از آنکه معنی ضرورت و غیر ضرورت بیابند و پیش از آنکه مسأله ضروری و غیر ضروری را بفهمند تکفیر مؤمنی می کنند و غیبت او را حلال می دانند تا بعد بفهمند که این مسأله ضروری بوده یا نبوده. آخر می بایست رجوعی به کتب علماء و فقهاء بکنند و رجوعی به اخبار بکنند و فکری در ضرورت اسلام بکنند آن گاه سخن گویند به محض آنکه چیزی به خاطر ایشان رسید نباید حکم کنند.

باری، حق مخفی نمی ماند و باطل دوام نخواهد کرد پس به حول و قوه خدا این مسأله هم خلاف ضرورت و اجماع نیست و نشده و حرف های ایشان ظاهر شد که از کجاست. پس چون ظاهر شد که این مسأله خلاف ضرورت نیست و جمعی از علمای کبار به این راه رفته اند بلکه ادعای اجماع در آن کرده اند و از طرق شیعه پنجاه حدیث در این خصوص وارد شده دیگر نمی دانم چه بحث با من دارند نه اینکه علماء با هم همیشه مخالفت داشته اند و تعظیم و تبجیل یکدیگر می کردند و یکدیگر را ثقه و عادل و امین می دانستند؟ چنان چه همین علمائی را که ذکر شد ثقه و عدل می دانند لکن با این خاکسار سوای طریقه علمای ابرار عمل می نمایند و بعینه همان بحث هایی که سابقاً اهل این سلسله بر منکرین فضایل وارد می آوردند الان بر خود ایشان وارد می آید چنان که پیشتر یک بحث ایشان بر منکرین فضایل این بود که ما در نزد شما از شیعه محسوب بودیم و شما با ما ننشسته و با ما سخنی نگفته و از ما خلاقی نشنیده چرا غیبت ما را روا می دارید و تکفیر ما می کنید؟ و این بحث الان بر خود ایشان وارد می آید. و بحث دیگرشان به ایشان این بود که در اسلام نوشته را اعتباری نیست و «لا عبرة بالقرطاس» پس از چه رو شما به نوشته ها اعتبار می کنید و تکفیر ما را می نمایید؟ با وجودی که می بینید که دشمنان کتب ما را تحریف می کنند و خود ما به اعلی صوت ندا می کنیم که این مذهب ما نیست و با وجود این شما اعتبار به نوشته می کنید و تکفیر مسلمی می نمایید و الان همین بحث بر خود ایشان جاری شده و حکمش ساری گشته. و از جمله بحثشان برایشان این بود که علوم ما

مطلب‌هایی دقیق است و حکمت‌هایی انیق فهمش کار عوام نیست و نقلش از ایشان معتبرنه و شما اعتبار به اخبار عوام می‌کنید و احکام جاری می‌سازید با وجودی که ما در مقابل منکران اخباریم و متبری از آن آثار، شما به قول ما اعتنا نکرده به مقتضای اخبار عوام کالانعام اعتناء می‌نمایید و همین بحث بعینه برایشان جاری است. و یکی دیگر از بحثشان برایشان این بود که اگر شما از باب امر به معروف و نهی از منکر این حرف‌ها را می‌زنید پس طریقه‌اش آن است که اول با خود ما نشست و از ما مطلب ما را پرسیده اگر ما بر اشتباه بوده‌ایم ما را هدایت نمایید و اگر می‌دیدید که نعوذ بالله ما با حق عداوتی داریم و حق را از شما نمی‌پذیریم آن‌گاه صدا به انکار ما بلند می‌کردید و تکفیر علانیه می‌نمودید و همین بحث الان بر این جماعت جاری گشته و سرّش ساری آمده و همچنین سایر بحث‌های دیگر که همه بر این جماعت جاری می‌شود و ذکرش به طول می‌انجامد.

فصل پنجم

یکی دیگر از شبهات ایشان معرفت رکن رابع است به شخص؛ و این هم قولی است که یکی از منکران آن منم در این زمان و در مجالس و محافل و درس‌های خاص و عام اثبات کرده‌ام که در این زمان معرفت رکن رابع به شخص واجب نیست و نوع ولایت اولیاء الله و برائت از اعداء الله و اخذ از علماء ربانی کافی است و ادله بسیار و برهان‌های بی‌شمار چه در بیان و چه در کتب ذکر کرده‌ام و کتب من حاضر و مستمعین از من موجودند و چگونه می‌شود که چیزی که خدا صلاح در ابراز آن نمی‌داند بر خلق ضعیف واجب باشد؟ خدایا تو حکم کن مابین من و اعدای من در روز قیامت.

و چون بنای این کتاب بر اختصار است آنچه را که من نگفته‌ام برهانی نمی‌خواهد و مسلم را انکار من کافی است. و انگهی که اگر من چیزی گفته باشم انکارش برای من اگرچه به طور تقیه باشد ممکن نیست زیرا که حرف‌های من همه در ملاء عام است و کتب من مشهور میان انام پس چگونه می‌شود حرفی را که من زده باشم یا نوشته باشم انکار نمایم؟

فصل ششم

یکی دیگر از شبهه‌های ایشان صورت مرشد در نظر گرفتن است در هنگام عبادت؛ و من به سوی خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام بی‌زاری می‌جویم از این قول و از این مذهب و هرگز این مذهب را نداشته‌ام و این قول را اختیار نکرده‌ام و اگر از من کسی چیزی نقل کرده یا به من نسبتی داده محض کذب و کذب محض است و این مذهب صوفیه خبیثه است که هیچ‌کس در بطلان امر آنها بیش از من کوشش ننموده و بنیان مذهب ایشان را مثل من خراب نکرده و جمع کثیری از اهل آن مذهب را به راه راست آورده‌ام و

به راه حق هدایت کرده‌ام و از بت پرستی بازداشته‌ام، حال تو دشمن بی مروت را ببین که این نسبت‌ها را به من می‌دهد و بهتان بت پرستی به من می‌زند! هیچ عجب نیست زیرا که با بهتر از من نیز چنین کردند و همین نسبت‌ها را نیز به ایشان دادند و خدا از ایشان دفع کرد و از من هم خواهد دفع کرد ان شاء الله هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گوید ما اگر میان خود و خدا را درست کردیم از تهمت‌ها اندیشه نداریم.

و اگر در کتابی از من عبارتی دیده‌اند از متشابهاتی است که در کلام هر عالمی هست حتی آنکه در کتاب خدا و سنت رسول هم هست و واجب است رد آن به سوی محکومات. وانگهی وقتی که صاحب کلام فریاد کند و در سایر کتب و رسایل خود نویسد که آنچه ظاهراً می‌فهمید معنی کلام من نیست و آنچه شما می‌فهمید کفر محض و محض کفر است.

مجملاً در این کتاب نیز فی الجمله تصریح می‌شود که معبود حقیقی خلق خداوند عالم است و توحید عبادت او لازم و متحتم است و هر کس غیر او را پرستد مشرک است و هر چه غیر او را پرستد بت، خواه پیغمبر آخر الزمان باشد خواه سایر خلق. و صورت مرشد را پرستیدن و از عبادت او را منظور داشتن و خطاب‌ها و دعاها را بر او واقع ساختن خلاف ضرورت اسلام و شرک محض است. و صورتی که اختیار آن در دست خود انسان باشد که اگر خواهد او را بزرگ تصور کند و اگر خواهد کوچک و اگر خواهد مریض و اگر خواهد صحیح و اگر خواهد پیر و اگر خواهد جوان و همچنین سایر تغییرها این مانند بتی است که خود به دست خود تراشیده و به هر صورت که خواسته آراسته و با وجود این آن را می‌پرستد. و چگونه می‌شود که کسی که می‌خورد و تغوط می‌کند آن را معبود قرار داد و پرستید؟ چه تفاوت می‌کند با مذهب آنان که گاو و خرمی پرستند؟ وانگهی که احادیث بسیار در طعن و لعن صوفیه وارد گشته و ما آنها را دیده و خوانده‌ایم چگونه می‌شود که مذهب آنها را اختیار کنیم؟

و اگر کسی گوید که مقصود از صورت مرشد در نظر گرفتن آن است که دلیل خدا دانند و سبب وصول به آن بشمرند؛ آن هم طریقه‌ای است باطل و از مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بیرون زیرا که خدا بی حد و وصف است و صورت مرشد محدود و موصوف آیت بی حد و وصف نخواهد شد. و اگر کسی گوید که مراد پرستش حقیقت مرشد است نه صورت آن و مراد از تصور صورت آن توجه به حقیقت آن است و صورت وسیله است نه معبود؛ این هم مذهبی است باطل و از حلیه حق عاطل زیرا که حقیقت مخلوق نیز مخلوق است و شریک کردن مخلوق با خالق شرک است. و اگر کسی گوید که حقیقت مرشد خداست و ما به این واسطه خدا را می‌پرستیم نه مخلوق را؛ این هم طریقه‌ای است منطبق بر

وحدت وجود و ما از وحدت وجود تبری می‌کنیم به سوی خدای عزوجل زیرا که آن مذهب نصاری و خلاف طریقه اهل بیت است علیهم‌السلام و ما به انکار این مذهب معروفیم و کتب ما به آن مشحون.

مجملاً جایز نیست پرستش مخلوق به هیچ وجه من الوجوه خواه آن مخلوق پیغمبر باشد یا امام یا رعیت، خواه مقصود اعلی مقامات حقیقت او باشد یا عقل او یا نفس او یا جسد او. مجملاً وجه صحتی از برای این قول نمی‌دانم و از این قول و جمیع معانی آن بیزارم. پس اگر عبارتی متشابه که حقیقه از من بوده دیده‌اند باید آن را ردّ کرد به محکّمات کلام من. و آنچه در این رساله نوشته‌ام والله محکم است. و اگر عبارتی صریح و محکم منسوب به من دیده‌اند که معنی آنهاست والله محرف است و عبارت من نیست زیرا که معاندین در کتب تحریف کرده‌اند و آنها را نسبت به من داده‌اند و بسا که آنها را با نسخه اصل موازنه کرده‌ایم و مطلب مطلب دس و تحریف در آنها دیده‌ایم که اصلاً روح من از آنها خبر ندارد. و چگونه تعجب می‌کنند و حال آنکه پیش چشم آنها بود که چگونه در کتب شیخ و سید علیهم‌السلام دس و تحریف می‌کردند و تغییرهای کلی کلی می‌دادند و همان سنت هم در این فقیر جاری شده و به همان بلاها مبتلا شده‌ام فصبرٌ جمیل والله المستعان.

و اگر منشأ بعضی از این سخن‌ها آن مراسله‌ای است که در کربلای معلی منتشر کرده‌اند و نسبت به من داده‌اند که من به سید مرحوم نوشته‌ام؛ والله نسخه اصل که به خط خود من است در نزد من حاضر است و از این خرافات خالی است چگونه نه؟ و حال آنکه سید جلیل تصحیح نموده تصدیق نموده‌اند و صفاتی که من لایق عشری از آنها نیستم به آن واسطه به من نسبت داده‌اند هرکس بحثی بر آن نسخه اصل داشته باشد آن بحث را بر سید مرحوم هم کند و جان جمعی را خلاص نماید و اگر بحث بر نسخه‌ای که در دست خودشان است دارند که آن بحث بر من جاری نیست و بر همان نسخه احدائی محرف است. آیا نه همین بحث را بر مخالفین خود داشتند که بر نوشته چه اعتبار است؟ وانگهی که مدّعی‌علیه فریاد می‌کند که این مذهب من نیست وانگهی که در نزد جمیع علمای اسلام مسلم است که اگرچه نوشته به خط کسی و مهر کسی باشد و آن شخص منکر مضمون آن بوده باشد آن نوشته را اعتباری نیست چه شده است که درباره این فقیر حکم به غیر طریقه جمیع اهل اسلام شود؟ انصاف دهید که مخالف ضرورت اسلام کیست و بیرون از طریقه مسلمین که؟

فصل هفتم

چون معاندین دروغ بسیار برای این خادم مؤمنین می‌بندند قاعده‌ای به طور اختصار عرض می‌کنم بعد از این آنچه می‌شنوید به این قاعده بسنجید اگر با آن راست آید قول من است و اعتقاد من والا من از آن

قول بیزارم. و آن قاعده این است که اگرچه آنچه نسبت می دهند به من مطابق کتاب خدا و سنت رسول و ضرورت مسلمین یا ضرورت مذهب شیعه یا اجماعی علمای شیعه است آن قول من است و به آن معتقدم و اگر مخالف یکی از آنهاست آن قول من نیست و معتقد به آن نیستم. این میزان در دست شما باشد و آنچه نسبت به این حقیر دهند به این میزان بسنجید و حق را از باطل تمیز دهید و همین چندکلمه که در این رساله ذکر شد اگرچه به طور اختصار بود از برای اهل انصاف و تدین کافی است. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

املاء العبد الاثیم علی بعض المحبیین وقد تمّ فی لیلة الاثنین لاربع بقین من شهر جمادی الثانی من شهر سنة ۱۲۶۳ حامداً مصلياً مستغفراً.